



شرح مختصری از زندگی رفیق **مهرنوش ابراهیمی**

رفیق مهرنوش در سال 1326 در روستای روشن‌آباد در شهرستان بابل متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران به پایان رسانید. در سال 1345 وارد دانشکده پزشکی دانشگاه تهران شد. دو سال بعد با رفیق چنگیز قبادی ازدواج کرد.

رفیق **مهرنوش ابراهیمی** در سال 47 به شاخه ای از گروه دوم (احمدزاده ، پویان، مفتاحی) که توس عباس مفتاحی در مازندران تشکیل شده بود، پیوست، تا سال 1350 ضمن فعالیت سیاسی، در بیمارستان‌های تهران کار می‌کرد.

با تشکیل سازمان چریک‌های فدایی خلق، او عضو تیم تدارکاتی عملیات روستا شد و بطورخستگی ناپذیر و پی گیر چون یک چریک فدایی، مملو از شور و مبارزه و انقلاب، وظایف خطیر تدارکاتی را دنبال می‌کرد.

مهرنوش همسر هم‌رزم رفیق شهید چنگیز قبادی بود. این دو رفیق همراه با محمد علی پرتویی و بهرام قبادی در دیماه 50 برای شناسائی مناطق جنگلی شمال به مازندران رفته بودند که مامورین شهربانی به آنها مشکوک شده و آنها را دستگیر می‌کنند.

ابتدا آنها را به شهربانی ساری و سپس برای تحقیقات بیشتر به تهران اعزام می‌کنند. در بین راه رفقا با مامورین گلاویز شده و تعادل ماشین را بهم می‌زنند. پس از واژگون شدن جیب ارتشی، رفقا مهرنوش و چنگیز فرار می‌کنند. و رفقا بهرام و پرتویی بی هوش می‌شوند. مامورین نمی‌توانند مخفیگاه رفقا را پیدا کند.

رفیق مهرنوش پس از رفتن مامورین از مخفی گاه بیرون آمده و در سر جاده جلوی یک کامیون را میگیرد و خود را به آنها معرفی میکند. این کارگران شریف با احترام زیاد از او استقبال می‌کنند و با احتیاطات لازم مهرنوش را سالم به تهران می‌رسانند.

در تهران رفیق مهنروش ابتدا چنگیز و سپس با سایر رفقا ارتباط برقرار میکند و به زندگی انقلابی خود ادامه می‌دهد.

مهنروش در ۱۳۵۰ هم‌راه ۱۳۵۰ هنگام تخلیه خانه تیمی سه راه آذری، خود را در محاصره مزدوران ساوک می‌یابد و در یک نبرد قهرمانانه که خلق از آن حماسه‌ها ساخته است، به شهادت می‌رسد.

در این درگیری مهنروش در یک نبرد طولانی با مسلسل می‌جنگد و سرسختی و دلاوری او فرصت می‌دهد تا دو نفر از مبارزان با ارزش، نجات یابند و خود قهرمانانه شهید شد.

سازمان چریک‌های فدائی خلق در جزوه "**تجربیات جنگ چریکی شهری**" در باره نبرد قهرمانانه مهنروش چنین می‌نویسند: ".... صدای شلیک لحظه‌ای قطع نمی‌شد. این رفیق قهرمان مهنروش ابراهیمی بود که سر سخاتانه با نیروهای متخاصم نبرد می‌کرد. یکبار صدای انفجار نارنجک منطقه را لرزاند، نارنجک توسط مهنروش پرتاب شده بود. رفیق مهنروش برآستی قاطعانه و برآستی قهرمانانه جنگید. او در این نبرد نیز مانند تمام لحظات زندگی انقلابیش جلوه‌گر رفیقی ارزنده بود.

ما از رانندگان در قهوه‌خانه‌ها راجع به این رفیق حماسه‌ها شنیدیم.

آری خلق برای فرزندان شجاع خود حماسه می‌آفریند....

اینجا بار دیگر خاطره رفیق مهنروش ابراهیمی را گرامی می‌داریم. خاطره او را که با نبرد قهرمانانه اش، توده وسیعی را به منطقه کشانید و به آنها درس شجاعت داد.

مهنروش در آخرین صبح زندگیش زیباترین سرود را خواند.

درود بر او

رزمش الهام بخش خلق ما باشد